

مرگ دانایی در عصر انفجار اطلاعات

دکتر نوشیروان کیهانی زاده

مردم فرصت‌های خوب و بدی را که اخبار برای اهل سیاست و سوداگری به وجود می‌آورند و منافع و زیان‌های اجتماعی کوتاه و درازمدت آن را استنباط می‌کنند و منتظر مقالات و تفاسیر ستون نویس‌ها (Columnists) نمی‌مانند که احیانا ممکن است پاره‌ای از آنان از مدار بی‌طرفی که لازمه کارشان است، خارج شوند.

دیده شده که در دهه‌های اخیر، بسیاری از دولتمردان و سیاستمداران سابق و حتی اصحاب کسب و کار، ستون نویس نشریات و مفسر شبکه‌ها شده‌اند.

اصل آزادی بیان این حق را به همه داده است که عقاید خود را هر وقت که اراده کنند، بنویسند و بگویند؛ اما نه به عنوان روزنامه نگار، بلکه به عنوان یک فرد صاحب عقیده و یک شخصیت آزاد.

نسل امروز سریع‌تر از نسل دیروز درک می‌کند که تفسیر مفسر اصالت دارد یا "دستوری" است و کدام نطق دولتمرد و سیاستمدار نوشته نطق نویسنده اوست و کلمات خودش نیست.

خبر و مقاله (هر چه که دانستی باشد) قاعدتا باید محصول کار روزنامه نگار حرفه‌ای باشد. مردم به عنوان مشتریان کالای رسانه‌ها، در دهه‌های اخیر برخلاف گذشته می‌پرسند که چرا یک جامعه باید "روزنامه نگار" داشته باشد؟، آنان برای چه هستند؟، منطق کار چیست؟ مگر هر باسواد نمی‌تواند حرفی و مطلبی که به او داده می‌شود، بنویسد؟

پاسخ این است که روزنامه نگار "دیگته نویسنده" نیست و دیگران نمی‌توانند برایش انتخاب موضوع کنند. او با تشخیص خود برپایه اصول و قواعدی که آموخته و با رعایت اصول و مسؤلیت که پذیرفته‌مطلب قابل عرضه به جامعه را تهیه و تولید و درستی و کمال آن را تضمین می‌کند.

بر همین اساس است که در دو - سه سال

به گونه‌ای که میان روزنامه نگاران قدیمی که دفاع از اصالت روزنامه نگاری را حق و تکلیف خود می‌دانند، این نگرانی پدید آمده است که "ژورنالیسم حرفه‌ای" دیری نپاید و چراغ عمر آن پیش از پایان سده ۲۱ به خاموشی گراید. به همین جهت است که سراسیمه بپاخاسته‌اند تا با ایجاد جنبش‌هایی مانع از این کار شوند و اگر بتوانند "روزنامه نگاری" را به راه خود بازگردانند و امید دارند که انسان "سیاسی شده"، آگاه، تیزهوش و صاحب وجدان و شعور عصر حاضر، صدای آنان را بشنود و به کمک بشتابد؛ زیرا که اوست که خریدار متاعی به نام خبر است.

اکنون میزان اعتماد مردم به

مطبوعات آنتقدر کاهش یافته که

ترجیح می‌دهند به جای خواندن

خبر و تحلیل، پاورقی بخوانند

اگر آخرین نتایج سنجش افکار مصرف کنندگان "اخبار"، پس از وقایع پرسرو صدای جاری را که از یازدهم سپتامبر (بیستم شهریور) آغاز شده است با نتایج بررسی تاریخی (در سنوات مختلف) روابط رسانه‌ها و مردم مقایسه کنیم به سرعت و دقت قضاوت امروز مردم (مصرف کنندگان اخبار) نسبت به گذشته پی می‌بریم. آنان به مراتب بهتر از گذشته "خبر" را از تبلیغ و سیاست تشخیص می‌دهند، نقص‌های آن و این را که چه کسانی پشت سر تیترهای اول مقاله‌ها قرار دارند، درک می‌کنند و می‌فهمند که مقصود از بزرگ و برجسته کردن آنها چیست.

رویدادهای یک ماهه اخیر (بویژه حمله آمریکا و انگلیس به افغانستان، تصویب یک لایحه استثنایی در سنای آمریکا که آزادی‌های مدنی در این کشور را مورد تهدید قرار می‌دهد و...) ثابت کرد نظریه‌ای که سال‌ها قبل در مورد تهدید سلامت رسانه‌ها و مخصوصا مطبوعات عنوان شده بود، تحقق یافته است.

اینک ما به رای العین می‌بینیم که نه فقط در کشورهای عقب مانده، بلکه در آمریکا که مردمش به آزادی مطبوعات خود می‌بالیدند، این آزادی به طور جدی مورد تهدید قرار گرفته و سبب نگرانی اندیشمندان و فرهیختگان شده است. آنان اکنون از "بیماری رسانه‌ها" سخن می‌گویند و استدلال می‌کنند نه تنها هر کار و حرفه، بل هر موجود که نسبت به قواعد، اصول و معیارهای مربوط بی‌اعتنا و یاغی شود بیمار و بحرانی خواهد شد. یاخته ناچیز هم اگر از چارچوب وظایفی که برای انجام آن به وجود آمده است، پا فراتر نهد، سرطانی می‌شود و کل بدن را نابود خواهد کرد.

رسانه‌ها برای این به وجود نیامده‌اند که فقط حربه سیاست باشند و دربست در اختیار قدرت و زور قرار گیرند و از خیر و صلاح مردم غافل شوند.

رویدادهای جاری آمریکا بیماری این حرفه شریف (Noble) را بیش از پیش عیان ساخته و کاهش جهانی خواننده، بیننده و شنونده به دلیل سیاسی شدن مردم و گسترش آگاهی‌ها و هشیاری نسل‌های تازه و گوش به زنگی آنان، آشکارتر شده است و همین وضع سبب شده رسانه‌ها با دستپاچگی بی‌سابقه‌ای در صدد رفع مشکل برآیند، ولی صداقت آنها در این تلاش، به دلیل تملک بسیاری از رسانه‌ها در دهه‌های اخیر توسط شرکت‌های غیرحرفه‌ای بزرگ و یا سازمان‌های در اصل دولتی (عمومی)، باطن تردید همراه است؛

اخیر، رسم شده است که تولیدکننده مطلب ژورنالیستی در زیر مطلب خود تلفن و نشانی "آی-میل" خودش را می نویسد تا مستقیماً پاسخگو باشد. مردم روزگار ما به روزنامه نگار به چشم کشتگر دموکراسی (Democracy Cultivator) و وقایع نگار (Chronicler) که نباید کوچک ترین تحولی را از چشم آنان پنهان کند و رویدادها را کامل و جامع بنویسد، می نگرند؛ نه عامل سیاست، یا کارمند دولت.

مردم انتظار ندارند که فقط یک گوشه خبر به آنان داده شود، در تاریکی بمانند و از همه رویدادها به صورتی که اتفاق افتاده، باخبر نشوند، یا این که روزنامه نگاران اجازه دهند که به دست آنان از اخبار سوء استفاده شود، حقایق تحریف شوند، حقیقت ملوث (Tainted truth) به ایشان عرضه گردد، مطالبی به جای "خبر" به خورد آنان داده شود که در استانداردهای ژورنالیستی ارزش خبری ندارند و به اصطلاح بین المللی (Newsworthy) نیستند. به عبارت دیگر، مردم نگرانند که بسیاری از رویدادها "خبر" نشوند و از مآلوع آگاه نگردند.

بسیاری از روزنامه نگاران آمریکایی پس از ماجرای "کلینتون - لویسنسکی" از بیان این مطلب خودداری نمی کنند که رسانه های این کشور بمانند قدیم نباید الگوی روزنامه نگاران سایر کشورها باشند. آنان دلیل افت کیفیت رسانه های آمریکایی و پاره ای از کشورهای دیگر جهان غرب را خریداری شدن موسسات رسانه ای توسط تعدادی انگشت شمار از شرکت های غیرحرفه ای بزرگ می دانند که خواسته اند با خرید رسانه ها امر اطلاع رسانی و آموزش عمومی را هر چه بیشتر به "تبلیغ" تبدیل کنند و در انحصار خود قرار دهند و از آن به عنوان حربه استفاده کنند تا تعیین کننده سیاست ها و هموارکننده راه اجرای برنامه های مورد نظر باشند.

به عبارت دیگر، قدرت و نفوذ "خبر" را در کنترل داشته باشند و هر وقت که بخواهند و به هر صورت که مایل باشند، آن را عرضه کنند.

رابرت واترمن مک چسنی McChesney مولف آمریکایی در کتاب خود "Corporate Media" جزییات تملک رسانه ها توسط چند شرکت بزرگ غیرحرفه ای و مضار اجتماعی و سیاسی این پدیده را برای دموکراسی آورده و از نتایج کار ابراز نگرانی کرده است.

گروهی دیگر بر این عقیده اند که بحران جهانی رسانه ها، دلیل دیگری هم دارد و آن افتادن حرفه

خبر به دست آدم های کوچک است که فاقد تعصب حرفه ای هستند و برای این کار استعداد، تحصیلات و تجربه لازم را ندارند.

عامل دیگر، حمایت مالی بعضی از دولت ها از رسانه ها و تملک عمومی (دولتی شدن) پاره ای از آنهاست که دایره استقلال روزنامه نگاری را تنگ تر کرده است. به همین سبب، هدف پاره ای از جنبش های روزنامه نگاران حرفه ای، حفظ ماهیت مستقل رسانه هاست. ایشان رسانه ای را که متعلق به یک شرکت بزرگ غیرحرفه ای و یا سازمان دولتی باشد "اختصاصی و گاهی هم خصوصی" توصیف می کنند و رسانه کامل (عمومی) به شمار نمی آورند.

رهبران همین جنبش ها با پوشش های خبری نوع تازه یا بمباران اذهان با خبرهای مورد نظر و

خرید مؤسسات بزرگ رسانه ای

بوسیله سرمایه داران و گسترش

روزنامه ها و رادیو - تلویزیونهای

دولتی، ناقوس مرگ آزادی

رسانه ها را به صدا در آورده است

صرف نظر کردن از انتشار رویدادهای دیگر مخالفت می کنند و برپایه خصوصیات فیزیولوژیک حافظه انسان، معتقدند که این کار شعور و نیروی قضاوت و حتی علائق مردم را "در کوتاه مدت" سلب می کند و در پاره ای از موارد، آن را مرگ دانایی در عصر اطلاعات خوانده اند و می گویند افکار مردم موقتا، با بمباران خبری یک موضوع به گروگان گرفته می شود و همین مدت کوتاه برای اجرای برنامه و سیاست مورد نظر کافی است و آن را مغایر مدنیت (Civil Society) قلمداد می کنند. می گویند که درون اطاق های خبر برای مردم باید روشن باشد.

یک مثال تازه از افتادن حرفه خبر به دست آدم های کوچک:

پس از رویدادهای اخیر آمریکا، ائتلاف شمال در افغانستان به خبرنگاران امکان داد که وارد منطقه آنها شوند و دست آنان را در تهیه عکس و فیلم و هر گونه رفت و آمد باز گذارد. طولی نکشید که این خبرنگاران - عموماً جوان، جسور و فاقد

تجربه کافی (آماتور) - از افراد ائتلاف به صورت هنرپیشه برای گرفتن عکس و فیلم استفاده کردند اما خوانندگان و بینندگان متوجه ساختگی بودن صحنه ها شدند و از رسانه ها سلب اعتماد کردند و کار به آنجا رسید که رسانه ها اعتراف به نمایشی بودن عکس ها و فیلم ها کردند.

ارسال پاکت های آلوده به عامل بیماری "آنتراکس" به سه شبکه بزرگ تلویزیونی و پاره ای از نشریات آمریکا، کار هر کس که بوده، نشانه نارضایی مردم از طرز کار رسانه های این کشور است که سابقه سیصدساله دارند و همواره مورد اعتماد و احترام و در حکم الگو بودند.

کار وحشتزای ارسال پاکت آلوده از یک موسسه مطبوعاتی در فلوریدا آغاز شد. سه شبکه بزرگ تلویزیونی آمریکا که به دفاتر مدیران خبر آنها پاکت آلوده ارسال شده توسط سه شرکت بزرگ غیرحرفه ای از جمله جنرال الکتریک و وستینگهاوس خریداری شده اند. اخبار این سه شبکه، با جزیی تفاوتی، رونوشت برابر اصل است!

در سراسر جهان، سال هاست که سیاست از امور روزمره خانواده ها شده است، "درصد" بی سوادی مخصوصاً در میان نسل های جوان تر خیلی کم است، سطح معلومات عمومی بالا رفته است و سریعاً درست را از نادرست تشخیص می دهند و این حقیقتی است که در هر گوشه کره زمین، صاحبان رسانه ها و دولتمردان باید به آن توجه داشته باشند و گرنه خواننده و بیننده اخبار کمتر از این هم خواهند شد.

چرا باید روزنامه ها، هفتاد سال پس از برافتادن "پاورقی" دوباره آن را برای جلب خواننده از سر بگیرند؟ زیرا مردم از خبر و نظررسانی به سبک "هردمبیل" فعلی رویگردان شده اند و قصه خوانی و قصه شنوی را ترجیح می دهند که بی زیان است.

یک نمونه تازه از فقر و ضعف جهانی رسانه ها، که تا دهه های اخیر به عنوان مهم ترین شاخص تفاوت دوران معاصر از قرون وسطا و جدید به شمار می آمدند، این است که در ایالات متحده که به موجب قانون اساسی آن، دموکراسی باید حافظ آزادی های فردی و حقوق انسانی باشد؛ با استفاده از فرصت به دست آمده از رویدادهای ماه سپتامبر، ظرف مدتی کوتاه و بدون بحث و جدال های پارلمانی متداول، قانونی به نام لایحه "ضدتروریسم" وضع شده است که در ذهن ما

هسته‌ای را در همان دهه ۱۹۴۰ شکستند، ولی کوشش جدی به رفع انحصار خبری نکرده‌اند، چرا؟ این، پیچیده‌ترین معمای عصر ماست. با قانون تازه اصطلاحاً ضد تروریسم، فردا، مفسر آمریکایی چگونه و با چه رویی می‌تواند فرضاً دولت آفریقایی "گابن" را مورد انتقاد قرار دهد که بدون "اتهام" دست به بازداشت زده است و در خانه افراد مورد سوء ظن دولت، دستگاه استراق سمع کار گذارده است و...

جای تاسف است که مطبوعات و طن ما هم بی‌اعتنا و به آرامی از کنار این موضوع بسیار مهم گذشتند. به عقیده من، ضعف رسانه‌های وطن ما را باید در نداشتن کادر مجرب و حرفه‌ای جست‌وجو کرد؛ شاید قصد بسیاری از دارندگان آنها "روزنامه نگاری کردن محض" نباشد و یا این که این حرفه را به خوبی نمی‌شناسند.

"روزنامه نگاری کردن" کاری بسیار سخت، پرخطر و با بازده مادی بسیار اندک است. بنابراین؛ تا کسی عاشق و شیدای این کار نباشد و استعداد، معلومات و تجربه این کار را نداشته باشد نباید سراغ آن برود.

تنها در زیر خبرهای مربوط به این لایحه، آن هم به صورت سابقه خیر و به خاطر خالی نبودن عریضه، یکی - دو سطر آوردند که انجمن‌های دفاع از حقوق مدنی نگران آنند که بسیاری از مردم بی‌گناه قربانی این قانون شوند. تردیدی نیست که روشنفکران و روزنامه نگاران مخالف گو، اولین

روزنامه نگاری کار بزرگی

است که اکنون با کمال تأسف

زمام آن به دست آدمهای

کوتوله افتاده است

قربانیان این قانون در "بهشت آزادی" خواهند بود. چرا رسانه‌های سایر کشورها سکوت کرده بودند؟ پاسخ این است که منابع خبری رسانه‌های سایر کشورها، همان رسانه‌ها و خبرنگارهای آمریکایی و غرب هستند و انحصار این کار را به دست دارند. بسیاری از کشورها انحصار سلاح

ایرانیان، ماده پنج قانون حکومت نظامی زمان شاه را تداعی می‌کند. این قانون، علی‌رغم تضمین آزادی‌ها در قانون اساسی آمریکا (معروف به بیل آو رایتز) که در طول دو قرن اخیر مایه افتخار و مباحثات آمریکاییان بود، صریحاً به سازمان‌های پلیسی و امنیتی این کشور اجازه می‌دهد که مکالمات تلفنی هر کس را که مورد سوء ظن است، بشنوند، ارتباطات مخابراتی و اینترنتی او را رهگیری کنند، فعالیت‌هایش را تحت کنترل قرار دهند، محل کار و خانه و خودرو او را "باگ گذاری" کنند، بدون این که رسماً متهم به ارتکاب جرم شده باشد، وی را بازداشت کنند و....

فقر شدید ژورنالیسم در اینجا است، که جز چند مورد، ندیدیم روزنامه‌ها به انتقاد از این لایحه بپردازند و یا این که پیش از تصویب، متن کامل آن همراه با اصول مربوط در قانون اساسی آمریکا و اعلامیه جهانی حقوق بشر و عقاید فلاسفه درباره حقوق و آزادی‌های انسان را بنویسند تا مردم متوجه شوند و خودشان جای رسانه‌ها را بگیرند و با ارسال نامه و یا تلفنی اعتراض کنند.

